

1 دوره‌ی راهنمایی بود، زیرا دوره‌ی دو ساله‌ی «دانشسرای مقدماتی» برای تربیت آموزگاران دبستان و با تکیه بر «تربیت معلم جهت سوادآموزی اطفال» تاسیس شده بود و در آن دانشسرای محقر که معادل دبیرستان (= کلاس‌های اول و دوم سیکل دوم متوسطه) بود، امکانی برای تربیت ادیب و عالم و مورخ و استاد علوم انسانی نبود.

در مملکتی که دانشگاه تهران با سوابق بهتر و استادان شایسته وجود داشت، قطعاً بهترین‌ها جذب بهترین دانشگاه‌ها می‌شدند، تن در دادن به شرکت در دانشسرای مقدماتی پسران و بعد در دانشکده‌ی تازه تاسیس در مشهد، نشانه‌ی استعداد شگرف یا تفوق علمی یک دانش‌آموز یا دانشجوی نیست. بویژه که آن شخص، پسر یک خانواده‌ی نیمه روحانی / نیمه فرهنگی به سرپرستی شیخ محمدتقی شریعتی باشد که نشانه‌های شهرنشینی و توسعه‌طلبی در وجود خانواده - با مهاجرت از روستا به مشهد و نیز تغییر لباس از روحانی به سیویل و هم تعویض شهرت خود از «مزینانی» به «شریعتی» - بارز و آشکار است.

ب- دانشکده‌ی ادبیات مشهد در زمان تحصیل علی شریعتی، اولین دانشجویان خود را گرفته بود و تازه افتتاح شده بود. محل دانشکده هم خانه‌ی مسکونی حاج نبی نبویان - یک تاجر یهودی - بود. دانشجویان آن دوره، یعنی هم‌شاگردی‌های شریعتی نیز، اغلب اشخاصی متوسط و ساده بودند و هیچ‌کدام از آنان هم در سال‌های بعد چندان درخششی نداشتند.

پ- اوضاع دانشکده‌ی ادبیات مشهد در آن زمان به اندازه‌ی نامنظم بود که شریعتی دانشجوی خودش تصحیح بعضی اوراق امتحانی را عهده‌دار می‌شد و البته به خود بیش‌ترین ترمه‌ها را می‌داد و در نتیجه بین هم‌کلاسان خودش شاگرد اول شد و سرانجام متقاضی بورس دولتی برای اعزام به فرانسه برای گرفتن دکتری به هزینه‌ی دولت گردید. هم‌کلاسی‌های شریعتی به بورس‌شدن او اعتراضات کتبی و شفاهی بسیار کردند. اما سرانجام، مقامات رسمی براساس نمره‌های امتحانی ثبت شده، پذیرفتند که شریعتی، رتبه‌ی اول را احراز کرده است و او بورسیه‌ی دولت شد. فراموش نشود که تاریخ گرفتن این بورس از دولت شاهنشاهی، چند سال پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. شریعتی نخست تنها سفر کرد و بعد زن و فرزندش را نیز همراه خود به فرانسه برد.

ت- شریعتی، در فرانسه در رشته‌ی تاریخ «ثبت‌نام» کرد، ولی موفق به اخذ مدرک دکتری دولتی از فرانسه نشد و پس از پنج سال اقامت در فرانسه از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ به ایران بازگشت. اکنون سه شاهد می‌آوریم.

اول - دکتر محمد حبیب اللهی از هم‌شهری‌ها و هم‌دوره‌ی‌های شریعتی در فرانسه که مدتی هم با او در پاریس هم‌اتاق بوده است، از قول پروفسور لازار نقل می‌کند که: «شاید علی شریعتی باهوش بوده باشد،

□ در تاریخ معاصر ایران، چند تن از چهره‌های فرهنگی تاثیر چشم‌گیری در فرهنگ‌سازی داشته‌اند که موثرترین آنان در حوزه‌ی روشنفکری دینی زنده‌نام دکتر علی شریعتی (مزینان ۱۳۱۲ - لندن ۲۹ خرداد ۱۳۵۶) است. در شماره‌های پیشین حافظ، دکتر احسان نراقی طی مقاله‌ی با عنوان «نقد شیعه‌ی علوی و شیعه‌ی صفوی» ضمن نقادی از دکتر شریعتی، او را یکی از دو موثرترین چهره‌ها در شکل‌گیری و جهت‌گیری انقلاب ۱۳۵۷ شناسانده بود. عین عبارت او چنین بود:

«به عقیده‌ی من، در ایجاد مقدمات انقلاب ۱۳۵۷، دو نفر بیش‌ترین تاثیر را داشتند، اول شخص محمدرضاشاه پهلوی که فرهنگ نقد قدرت را به کلی در این کشور بست و مردم را از جهت سیاسی به آینده ناامید کرد و دوم دکتر علی شریعتی که با استفاده از الگوها و نمادهای سنتی «تشیخ سرخ علوی»، مردم را به انقلاب تحریک و تشویق کرد.»

بر نقادی‌های دکتر نراقی، اعتراضیه‌ی - شاید هم اعتراضیه‌هایی؟ - به مجله‌ی حافظ رسیده بود که یکی از آن‌ها در نشریه چاپ شد و نشانیه‌ی کامل از محبوبیت دکتر شریعتی بود که مورد انکار نیست. آنچه مسلم است اندیشه‌ها و آموزه‌های دکتر شریعتی در بازگشت به خویش و سنت‌های بومی و روی برگرداندن از تجدد، در فراهم‌چینی انقلاب موثر بود، ولی مبالغه‌ی عظیمی است که او را در ردیف شخص شاه، مسوول بروز انقلابی بدانیم که همه‌ی اقشار مردم را از مومن و کافر، متدین و لایک و شیعه و سنی در برمی‌گرفت.

مقاله‌ی کوتاه حاضر به بررسی بعضی از احوال و آثار دکتر شریعتی اختصاص دارد و این همه در حول این محور است که: شریعتی، یک بسیجی فرهنگی بود و از جهت علمی، مایه و پایه‌ی زیادی نداشت. دلایل این قول چنین است:

الف- شریعتی، با نام شناسنامه‌ی «علی مزینانی» در ۱۳۱۲ در روستای کاهک نزدیک دهستان مزینان از بخش داورزن شهرستان سبزوار از مادر متولد شد. وی در سن شانزده‌سالگی یعنی در سال ۱۳۲۸ پس از اتمام «سیکل اول دبیرستان» (معادل دوره‌ی راهنمایی در نظام آموزش و پرورش حاضر) وارد «دانشسرای مقدماتی» (= دبیرستان کاربردی برای تربیت آموزگار) شد و پس از اتمام دوره‌ی دو ساله‌ی دانشسرا، به شغل آموزگار دبستان در یکی از روستاهای اطراف مشهد استخدام شد. وی سپس شبانه به تحصیل ادامه داد و در سن بیست و دو سالگی با شرکت در «امتحانات متفرقه» (= آزاد)، «دیپلم ادبی» گرفت. شریعتی در سال ۱۳۳۴ وارد دانشکده‌ی نوپای ادبیات مشهد شد و تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع کارشناسی، در دانشکده‌ی ادبیات محقر و غیرمجهز دانشگاه فردوسی مشهد، آن هم در حالی که معلم تمام وقت دبستان در یکی از دهات اطراف مشهد بود، گذراند. بدین‌گونه، تحصیلات عمومی منظم تمام وقت روزانه‌ی او جمعاً نه سال در دبستان

ولی در مورد تزش کار مهمی انجام نداده است.»^۲

دوم - دکتر جلال متینی که در مقام رییس دانشکده‌ی ادبیات مشهد رییس مستقیم شریعتی بود و بعد هم رییس همان دانشگاه شد، به طور مبسوطی در فصلنامه‌ی **ایران شناسی** ناشتن مدرک دکتری شریعتی را بیان داشته و اثبات کرده است.^۳

سوم - محمد عظیمی کارمند دانشکده‌ی ادبیات مشهد می‌نویسد که: «شریعتی، کلاس دار خوبی بود و در کلاس‌هایش بسیار دانشجویان را جذب می‌کرد. به عبارت دیگر، خطابت او از کتابتش بهتر و بیش‌تر بود. بسیار جذاب صحبت می‌کرد و قبل از این که نویسنده‌ی خوبی باشد، خطیب بسیار خوب و برجسته‌یی بود. علت دشمنی دکتر جلال متینی با او... وقتی کلاس شریعتی تشکیل می‌شد، دانشجویان کلاس متینی را رها می‌کردند و می‌رفتند سر کلاس او [شریعتی] می‌نشستند. خدا بیامرزدش. در کارها نظم نداشت و به تعبیری شلخته بود. اگر قرار بود کلاسش ساعت ۸ تشکیل شود، او ساعت ۸/۵ یا ۹ به دانشکده می‌آمد. در نتیجه تا ظهر، نظم تمام کلاس‌ها را به هم می‌زد. اگر دکتر متینی با او دشمنی می‌کرد، مقداری به سبب همین عدم نظمش بود.»^۴

جالب آن که شریعتی پس از تکمیل تحصیلاتش در فرانسه و بازگشت به ایران، به دلیل این که در برابر اخذ بورس تحصیلی دولتی تعهد خدمت داشته نخست از مهر ۱۳۴۳ تا مدتی با رتبه‌ی ۴ آموزگاری به تدریس در دبیرستان شاهرضای مشهد و سپس با رتبه‌ی دبیری مدتی به عنوان دبیر ادبیات در دبیرستان‌های تهران مشغول بود و سپس او را برای استخدام در دانشکده‌ی ادبیات مشهد به آن‌جا در ۱۳۴۵ حواله کردند.

ث - شریعتی، استقلال فکری یا بداعت هنری فوق‌العاده‌یی نداشت. برای نمونه، اقوال شریعتی در باب اسلام سیاسی و سوسیالیسم اسلامی، برگرفته از اندیشه‌های بعضی از مسلمانان نوگرای مصر و سوریه است که با نفی کاپیتالیسم از یک سو و دست‌برداشتن از ضدیت با دین به مرام معتقدان به کمونیسم از سوی دیگر، همان فوائد سوسیالیسم = عدالت اجتماعی را در مکتب اسلامی خواستار بودند. به همین سبب شریعتی کتابی از جوده‌السحار، از عربی به فارسی برگرداند که نام آن را **ابوذر، خداپرست سوسیالیست** گذاشت و در آغاز آن کتاب این شعر فارسی را که شعار نهضت خدایپرستان سوسیالیست بود، گذاشت:

دنیا باید که سوسیالیست شود

تا در خور زندگانی و زیست شود

یغماگری و قلدری و اشرافی

نابود شود، محو شود، نیست شود

دیگر چهره‌های مسلمان بیگانه‌یی که شریعتی تحت‌تاثیر ایشان قرار داشت، عبارتند از: ابوالعلی مودودی از پاکستان، عباس محمود عقاد مصری و سید قطب.

اندیشه‌های شریعتی در باب تشیع سرخ علوی، هم برگرفته از آثار فارسی زیر است:

۱- **سرود جهش‌ها**، نوشته‌ی محمدرضا حکیمی، چاپ ۱۳۴۴

۲- **انقلاب تکاملی اسلام**، نوشته‌ی جلال‌الدین فارسی، چاپ ۱۳۴۷، مخصوصاً فصل آخر آن مربوط به «تاکتیک طف»

۳- **نهضت‌های انبیا**، نوشته‌ی جلال‌الدین فارسی، چاپ ۱۳۴۴

۴- **فجر ساحل**، تالیف محمد حکیمی

۵- مقدمه‌ی دکتر اسدالله میثری بر ترجمه‌اش از کتاب عباس محمود عقاد مصری درباره‌ی امام علی

۶- **ارتجاع**، نوشته‌ی جلال‌الدین فارسی.

ج- کتاب‌های شریعتی پُر خواننده‌ترین کتاب‌های اواخر عصر پهلوی و اوایل انقلاب اسلامی بود، یعنی قریب هشت میلیون نسخه از آثار او چاپ شد، خریده شد و خوانده شد. دلیل این مقبولیت و محبوبیت آثار او بین ایرانیان سه گانه است:

اول این که مردم ایران، مردم کتاب‌خوانی نیستند. در ایران آن زمان هم چنین نبود که اهالی مملکت زیاد کتاب بخوانند و چند نوع کتاب مختلف از چند دیدگاه متفاوت و چند نویسنده بخزند و بخوانند. مردم ایران به سنت نشستن پای منبر و پای سخنرانی، اول سخنرانی‌های دکتر شریعتی را از روی نوار می‌شنیدند. بعد آن را از نوار پیاده کردند و این‌ها شکل کتاب گرفت.

دوم این که وقتی، چیزی حالت ممنوع یا نیمه‌ممنوع پیدا کند، جاذبه‌اش برای مردم بیشتر است. سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد، ممنوع شد. مردم هم بیش‌تر به «شجره‌ی ممنوعه» متمایل شدند.

سوم این که مقبولیت گفته‌های شریعتی میان عامیان ایرانی، خود سندی‌ست که اندیشه و ذهن و زبان او، از عوام‌الناس دور نبوده است. علاقه‌مندان به او اکثر دانشجویان غیررشته‌های علوم انسانی بودند؛ یعنی دانشجویان رشته‌های مهندسی و علوم پزشکی. اگر حرف‌های او در زمینه‌ی ادبیات، تاریخ، جامعه‌شناسی و ادیان، از سندیت و اعتبار بیش‌تری برخوردار می‌بود، لابد باید استادان و دانشجویان این رشته‌ها در حلقه‌ی علاقه‌مندان او قرار می‌گرفتند و سخنانش را تصدیق و تایید می‌کردند.

چ - شریعتی، خود دچار نوعی بحران هویت بوده است. می‌دانیم که «دکتر علی شریعتی» ممنوع‌الخروج بود، ولی چون مشخصات او در شناسنامه، گذرنامه و اسناد رسمی دیگر «علی مزینانی» بود، توانست با گذرنامه‌ی رسمی از ایران به انگلستان برود و از آن‌جا هم قصد امریکا کند. این‌جا چند نکته حائز اهمیت است.

اول از همه، نفس این که کسی تعلقات بومی و محلی خود را دوست نداشته باشد و نام‌خانوادگی دیگری غیر از نام شناسنامه‌یی موروث بر خود ببندد و خود را بدان مشتهر کند، منجر به بحران هویت می‌شود. حاصل این دوگانگی شخصیتی آن است که فرد، به کارگزینی یا بانک می‌رود که حقوق‌اش را بگیرد آن‌جا او را آقای مزینانی صدا می‌کنند و بعد در صف انتظار ایستاده، کسی به او می‌رسد و به او آقای دکتر شریعتی خطاب می‌کند.

مشکل دوم، این است که کسی مدرک دکتری نداشته باشد و همه‌جا با تیتیر دکتر مطرح شود، بلکه مریدان، از او به «دکتر» مطلق تعبیر کنند. این هم، اسباب زحمت است و از جهت روحی و روانی ایجاد مشکل می‌کند. بالاخره عده‌یی که با انسان، هم‌شاگردی و هم‌دوره‌اند، یا کسانی که در کارگزینی محل خدمت انسان، کار می‌کنند و نیز کس و کار و خویش و قوم انسان، می‌دانند و می‌فهمند که مدرک تحصیلی شخص

مطلب سوم، این است که شریعتی، با همه‌ی بیزاری از نام‌خانوادگی واقعی‌اش برای سرپوش گذاشتن بر حسن‌حقارتی که از تعلق‌های زادمانی خود داشته است، در بُعدی دیگر نسبت به همان ریشه‌های حقارت، غلو کرده است و این در کتاب **گویر** کاملاً برملا می‌شود، آن‌جا که پدربزرگ پدرش را فیلسوفی معرفی می‌کند که شهرتش به تهران رسیده بود و یا دایی پدربزرگش را «علامه» می‌نامد (و حال آن‌که در هیچ منبعی حتا در تذکره‌های محلی پیش از تالیف **گویر** مطلقاً و ابداً نامی از چنین کسی دیده نمی‌شود و گویی جعل این شخصیت‌ها زاینده‌ی ذهن خود شریعتی باشد).^۶

مطلب چهارم آن‌که نوعاً اگر یک ایرانی تحصیل‌کرده‌ی خارج در شرایط سخت بخواهد از ایران به خارج برود و در خارجه زندگی و کار کند، علی‌القاعده و به‌طور طبیعی باید به کشوری برود که قبلاً آن‌جا درس خوانده، از آن‌جا مدرک گرفته، به زبان و فرهنگ آن‌جا آشناست و خلاصه سابقه و لاقه‌هایی در آنجا دارد. اما می‌بینیم که شریعتی، وقتی هم که از ایران به خارج می‌رود به‌جای آن‌که به فرانسه که پنج سال از عمرش را به هزینه‌ی دولت آن‌جا گذرانده و یکی از بچه‌هایش هم آن‌جا متولد شده است برود، به انگلستان می‌رود و از آن‌جا هم هوای سفر به امریکا می‌کند. امیدوارم خوانندگان **ماهنامه‌ی حافظ** بویژه مریدان دکتر علی شریعتی - بر من عیب نگیرند و نگارش این مقاله را حمل بر بی‌ادبی نکنند. اما به هر حال و به هر صورت، ابعاد مختلف علمی، فرهنگی، اجتماعی - حتا روان‌شناسی و وجوه رفتاری چهره‌ی نامدار و تأثیرگذاری مانند شریعتی باید بی‌غرضانه روشن شود.

ح- نکته‌ی نهایی مربوط به جعل عنوان «شهید» برای شریعتی‌ست. این البته مربوط به خود آن مرحوم نمی‌شود، بلکه نشانه‌ی خلیقات خلق ایران است که مریدان شریعتی، مراد خود را «شهید» قلمداد می‌کنند و برای شخص او علاوه بر دیگر فضیلت‌ها، سعادت شهادت به‌دست ساواک را نیز اثبات می‌کنند.

ما از همه‌ی این مطالب می‌گیریم و فقط به این نکته کفایت می‌کنیم که حاصل مطالعه‌ی بی‌غرضانه‌ی ما نشان می‌دهد که شریعتی در فراهم کردن زمینه‌ی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و بسیج کردن جوانان برای برهم‌زدن نظام سابق و توجیه روی آوردن جدی شیعیان ایران به روحانیت انقلابی از رهگذر تبلیغ، سخنرانی و خطابه بسیار مؤثر بود. اما از جهلت علمی، ادبی و فرهنگی و کارهای تحقیقی و مستندش به مراتب کمتر و کم‌ارزش‌تر از شور انقلابی، بیان خطابی، قریحه و سلیقه و ذوقیاتش بود. در پایان فقط تکرار می‌کنیم که هیچ غرض و مرضی در بیان این واقعیات نداریم. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نراقی، احسان، «شیعه‌ی علوی و شیعه‌ی صفوی»، **ماهنامه‌ی حافظ**، ش ۳۱، (آخر تیر ۱۳۸۵)، صص ۲۴-۲۵.
- ۲- ده‌چهره، ده‌نگاه، ص ۷۷.
- ۳- مینبی، جلال، «شریعتی»، **ایران‌شناسی**، سال پنجم، شماره‌ی چهارم، صص ۸۶۳ به بعد.
- ۴- ده‌چهره، ده‌نگاه، ص ۳۶۹-۳۷۰.
- ۳- شریعتی، علی، **گویر**، تهران، شرکت سهامی انتشار، صص ۸-۵.

کلنل علینقی وزیر

نیما بیهقی

کلنل علینقی وزیر، پایه‌گذار موسیقی علمی ایران، کار حرفه‌ی خود را با حفظ سوابق نظامی خانواده در رشته‌ی شیپورنوازی فوج قزاق آغاز کرد. نواختن تار را از استادان وقت (= آقا حسینقلی، میرزا عبدالله و درویش‌خان) فرا گرفت. از آن‌پس به اروپا رفت و دو سال در برلین و سه سال در پاریس به تکمیل معلومات هنری خود پرداخت. در بازگشت به ایران در ۱۳۰۲، «مدرسه‌ی موسیقی ملی» را پایه‌گذاری کرد و در ۱۳۰۷ به ریاست «مدرسه‌ی موسیقی دولتی» انتخاب شد. مهم‌ترین تالیف او کتاب **موسیقی نظری** است. ایرج‌میرزا در مثنوی بلند «زهره و منوچهر» در حق کلنل وزیر گفته است:

نام مجازی‌ش علی‌النقی‌ست نام حقیقی‌اش ابوالموسیقی‌ست
دکتر قاسم غنی نیز در نامه‌ی به او نوشته است:

«چه خوب کرده بودید که آن همه از حافظ نوشته بودید و چه خوب تحقیق فرموده بودید! به‌حدی از تحقیقات و موشکافی‌های بدیع شما مذاق روح و جانم لذت برد که به وصف نمی‌آید. آشنا داند زبان آشنا برای من که هزار بار برکت محضر شما را داشته و به چشم خود حرکات پنجه‌ی قادر شما را دیده و به‌گوش خود لطائف و دقائق معانی غزل‌های خواجه را در طی نواهای دلکش و دلنواز ساز شما شنیده و حتی از وجنات سیمای ملکوتی و ملامح روحانی و دقائق حال و مواجید شما، ولو برای چند لحظه‌ی بوده به افق طیران خواجه حافظ نزدیک شده و به سختی بین شما و او برخورد‌ام، عجیبی نیست. شما با چشم آریست با قریحه‌ی هنرمند، روح زیبایی دوستی، ثوق زیبایی‌شناسی و هزار بیچ و خم صنعت به آن می‌نگرید. قوه‌ی تجسم و توضیح و تشریح آن را هم دارید.

اشخاص کم‌و‌بیش از دور با نزدیک به حکم الهی فطری چیزهای مبهمی در همین زمینه‌ها احساس می‌کنند ولی نمی‌توانند آن‌ها را مجسم کنند، اسکلت به آن‌ها بدهند، شکل بدهند، بیان کنند، ملموس و محسوس سازند. شما این کار را می‌کنید و خوب هم می‌توانید، برای اینکه شما با زخم‌زدن به چند رشته سیم و چنگ‌زدن به چند پرده، همه‌ی این لطائف و معانی خفیه را مجسم می‌سازید. همه‌ی این‌ها را گویا می‌سازید، به‌شکل زبان و کلام درمی‌آورید مانند جمله‌های زبان مادری به فصیح‌ترین بیان به‌گوش طرف می‌رسانید، او را به شور درمی‌آورید، ولوله در جان و قلب او برمی‌انگیزانید، فضا و زمان و مکان را به ارتعاش و هزه درمی‌آورید. البته شما که از هیچ می‌توانید دنیای عظیمی خلق کنید، به طریق اولی می‌توانید غزل حافظ را که مثل موجود زنده ساخته و پرداخته است اسکلت دارد، استخوان‌بندی دارد، حسن ترتیب و نظام و موزونیت دارد، استحکام دارد، رگ و پی و خون و گوشت و پوست و رنگ‌آمیزی و حرکت و حرارت و اوج و موج و هزار چیز دیگر دارد چرا نتوانید؟» (نامه‌های دکتر قاسم غنی، چاپ سیروس غنی و حسن امین، انتشارات وحید صص ۳۹۲-۳۹۳)